



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ آذر ۱۳۸۸

مصادف: ۴ ذی الحجه ۱۴۳۰

جلسه: ۳۶

موضوع کلی: حقیقت حکم شرعی

موضوع جزئی: امر سوم: حقیقت انشاء

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

دفع اشکالات وارده بر مشهور:

در جلسه گذشته عرض شد که قول حق در باب حقیقت انشاء، قول مشهور است لکن تعریف مختار اختلاف و تفاوتی در باب جملات خبریه و فرق جملات خبریه با جمله انشائیه با تعریف مشهور دارد که به این اختلاف در جلسه گذشته اشاره کردیم، اما مسئله اساسی این است که آن اشکالاتی که سابقاً به مشهور وارد کرده بودیم باید در اینجا به آن اشکالات پاسخ داده شود تا تعریف مختار تثبیت شود.

دفع اشکال اول:

اشکال اولی که به مشهور وارد شد این بود که طبق نظر مشهور بعضی از انشائیات از دایره تعریف خارج بودند اموری مانند تمنی، ترجی و استفهام که اینها از صفات حقیقیه نفسانیه هستند و از اموری واقعیه محسوب می‌شوند، اینها تابع لفظ نیستند و تحقق اینها تابع اسباب تکوینی خاص خود آنها است و اینطور نیست که به لفظ بشود یک صفت نفسانی مثل تمنی و ترجی را ایجاد کرد و اگر اسباب تکوینی این امور محقق شد این امور هم تحقق پیدا می‌کنند و اگر آن اسباب تحقق پیدا نکرد طبیعتاً این امور مذکور هم تحقق نخواهند داشت، لذا با توجه به اینکه این امور قطعاً از انشائیات هستند و صیغه‌های مخصوصه دارند و صیغ اینها جزء صیغه‌های انشاء به حساب می‌آید لذا تعریفی که مشهور از انشاء کرده بودند شامل این امور نمی‌شود.

حال چگونه این مشکل را می‌شود حل کرد؟ وقتی نظر مختار ما همان قول مشهور است باید این مشکل را حل کنیم. به نظر ما اساساً آن امور واقعیه تکوینیه مثل تمنی، ترجی و استفهام حقیقی و امثال اینها متعلق انشاء نیستند یعنی ما قبول داریم و این نکته را می‌پذیریم که این صفات حقیقیه نفسانیه تابع اسباب تکوینی هستند و تحقق اینها به هیچ وجه ربطی به مساله اعتبار و لفظ ندارد اما ما وقتی استفهام، تمنی و ترجی را به عنوان اموری که انشاء به آنها تعلق می‌گیرد می‌پذیریم در واقع اینها سنخی دیگری از استفهام، تمنی و ترجی پیدا می‌کنند یعنی اینجا استفهام، تمنی و ترجی که قابل تعلق انشاء هستند یک وجود اعتباری دارند و هیچ وقت نمی‌خواهیم آن معنای و صفات حقیقیه را ایجاد بکنیم که این اشکال مذکور پیش بیاید، و آنها سر جای خودشان محفوظ‌اند ولی ما گویا یک سنخی دیگری و جنس دیگری را می‌خواهیم با این الفاظ ایجاد کنیم یعنی با لفظ لعل یک تمنی اعتباری ایجاد می‌کنیم یا با لفظ هل یک استفهام اعتباری ایجاد می‌کنیم، یعنی ما برای این امور جدای از اینکه یک صفات حقیقیه هستند و یک امور حقیقی به حساب می‌آیند یک وجود اعتباری دیگری قائل هستیم که به وسیله قول و حتی فعل ایجاد می‌شوند، پس اگر ما گفتیم یک استفهام اعتباری داریم، یک تمنی اعتباری داریم غیر از تمنی و استفهام حقیقی، این قابل تعلق انشاء است و با انشاء و الفاظ این استفهام اعتباری یک وجودی پیدا می‌-

کند و اشکال مشهور را به این طریق دفع می‌کنیم و مشکل حل می‌شود و نظر ما این نیست که با آن الفاظ مخصوصه بخواهیم یک صفت نفسانی حقیقی ایجاد کنیم تا این اشکال پیش بیاید که اینها قابل تعلق جعل نیستند و تابع اسباب تکوینی هستند، انشاء که عبارت است از ایجاد المعنا باللفظ فی عالم الاعتبار در مورد این امور هم هست اما نه آنچنان که یک صفت نفسانی است بلکه ما با این وجود اعتباری کار داریم که این با الفاظ ایجاد می‌شود لذا این اشکال به نظر ما به این شکل قابل حل است.

به عبارت دیگر آنچه که با لفظ ایجاد می‌شود وجود اعتباری تمنی است کما اینکه در امر با لفظ افعال یک وجود اعتباری برای طلب درست می‌کنیم و طلب حقیقی که نیست چون طلب حقیقی که با لفظ افعال ایجاد نمی‌شود.

فرق نظر مختار با نظر مرحوم آخوند:

فرق نظر ما با نظر مرحوم آخوند در این است که مرحوم آخوند معتقد به یک وجود انشائی بود ولی نظر ما این است که این وجود، وجود انشائی نیست و این وجود اعتباری است که بناگذاری شده و عقلاء با لفظ آنرا ایجاد می‌کنند، در امر اینطور نیست که طلب حقیقی با لفظ ما ایجاد شود و طلب حقیقی امری است که قائم به نفس است و با لفظ که ایجاد نمی‌شود و این معلول یک سری مقدمات حقیقه است که اگر آن مقدمات تحقق پیدا کند این امر هم تحقق پیدا می‌کند، اتفاقاً این مشکل را در مورد اوامر امتحانی خیلی راحت حل می‌شود، چون در این موارد اگر بگوییم طلب حقیقی است با مشکل برمی‌خوریم و آنجا فی الواقع اصلاً طلبی نیست و در این موارد که مولا می‌خواهد برای امتحان امر کند طلبی فی الواقع نیست ولی بالاخره دارد امر می‌کند.

سوال: با تمنی یا ترجی چه چیز ایجاد می‌شود؟

استاد: وقتی ما می‌گوییم لعل؛ مثلاً ای کاش واجد فلان چیز بودم، در واقع یک وجود اعتباری برای تمنی درست می‌شود یعنی اعتبار تمنی می‌شود و یک تمنی را در عالم اعتبار با این لفظ لعل ایجاد می‌شود که وجود اعتباری در محیط عقلانی آثاری بر آن مترتب است مثل بعت که وقتی تلفظ می‌شود یک وجود اعتباری برای آن ایجاد می‌شود و الفاظ باعث ایجاد آن معانی هستند و یا فعل موجد آن معنا است که آن ایجاد ملکیت است در مثال فوق چیزی جز اعتبار نیست. و یک معنای به نام ملکیت ایجاد می‌شود که به نظر دقیق‌تر بیع و تملیک ایجاد می‌شود که مرحوم آخوند می‌فرمایند تملیک انشائی ایجاد می‌شود و ما می‌گوییم یک معنایی ایجاد می‌شود که این از نظر عقلاء دارای آثاری است که مثلاً جواز تصرف و امثال این، و در تمنی اثری که عقلاء مترتب می‌کنند این است که وقتی اعتبار تمنی می‌شود ممکن کسی اسباب برآوردن شدن این تمنی را فراهم کند یا تحریک عواطف و احساسات بشود یا در جایی که استفهام است که این یک وجود اعتباری پیدا می‌کند این اثر خاص خودش را در محیط عقلاء دارد و به دنبال آن استفهام پاسخ داده می‌شود و حتی ممکن است هیچ استفهامی نباشد یعنی هیچ امر مجهولی در کار نباشد مثلاً در موارد غیر استفهام حقیقی به همین نحو است.

سوال: آیا این موارد را جمله خبریه بدانیم بهتر نیست؟ مثل جایی که خبر می‌دهیم گرسنه هستیم.

استاد: چه خبری؟! این در مواردی است که تمنی حقیقی پشتیبانش باشد و مثلاً در استفهام تقریری یا انکاری یا امثال اینها حقیقتاً استفهام ندارید که بخواهید از آن خبر بدهید یا وقتی شاعر در ضمن شعرش به بیان آرزوهای خودش می‌پردازد و در واقع غرضش اصلاً تمنی نیست و غرضش اظهار محبت است و در اینجا چه حکایتی است؟! حکایت یعنی اینکه یک چیزی

واقع است که می‌خواهید از آن حکایت کنید، قطعاً مواردی هست که این صفت در نفس ما تحقق پیدا نکرده است و مثلاً در خیلی جاها طلب و تمنی حقیقی نداریم، تکلیف این موارد چیست؟ علاوه بر این که کسی نگفته اینها خبرند و بلکه این موارد جمل انشائیه‌اند و به عنوان صیغ انشائیه محسوب می‌شوند. به هر حال باید ما مجاز باشیم که اینها را جمله خبریه محسوب کنیم و به چه عنوان اینها را جمله خبریه بدانیم. و شما به یک مورد توجه نکنید و مواردی هم که طلب و تمنی حقیقی نیستند را هم در نظر بگیرید، و بنا بر فرمایش شما ما الفارق بین الامر و التمنی؟ که امر را جمله انشائی می‌دانید و تمنی را جمله خبریه، به چه ملاکی فرق بین این دو می‌گذارید.

مردمان از فارق این نیست که در یکی بعث هست و در دیگری بعث نیست بلکه سوال ما این است که اگر شما گفتید در تمنی حکایت است چرا در امر حکایت نباشد؟ چون ملاکی که شما برای حکایت می‌گویید این است که اینجا حکایت از یک خواسته درونی است که از شما می‌پرسیم امر هم یک طلب حقیقی است و در آن هم حکایت از یک خواسته درونی است؟ این در مواردی است که خواسته درونی حقیقی باشد و الا در جاهایی که مثلاً امر حقیقی نیست مشکل بیشتر هم می‌شود، و به چه ملاکی شما تمنی را حکایت از خواسته درونی می‌دانید ولی در امر حکایت از خواسته درونی نمی‌دانید. پس با توجه به اینکه فرقی از این جهت بین این دو (امر و تمنی) نیست نمی‌توانید یکی را جمله خبری و دیگری را جمله انشائی بدانید.

و در جمله خبریه همانطوری که گفتیم ایجاد نیست بلکه در جمله خبریه حکایت است و محکی را هم مفصلاً توضیح دادیم و گفتیم که در جمله خبریه ایجاد المعنا نیست و «حکایت المعنا از نسبت ایجاد شده در نفس نه در خارج و نه در ذهن خلافاً لمرحوم آخوند و مشهور»، حکایت از نسبت ایجاد شده در نفس چون این نسبت نه در ذهن است و نه در خارج و موطنش فقط نفس است که آن نسبت را خودمان ایجاد کردیم و بعد از آنکه نسبت را ایجاد کردیم با جمله خبریه از آن حکایت می‌کنیم، و گفتیم مثلاً نسبت قیام با زید نه در خارج است - که در خارج فقط اتصاف قیام به زید است - و نه در ذهن، با این توضیحی که از جمله خبریه دادیم دیگر نگوید که تمنی هم از قسم جملات خبریه است و در این موارد این نسبت صدق نمی‌کند و نسبتی را در این تمنی ایجاد نکردیم که با لفظ از آن خبر بدهیم و در اینجا بالعلل یک معنای اعتباری را ایجاد می‌کنیم که از قسم جملات انشائیه می‌شود.

سوال: در بعضی از جملات خبریه اصلاً حکایت از نسبتی نیست به خصوص خبری که از سوی خدا باشد، این نسبت در کجا ایجاد شده که از آن حکایت می‌شود، این سوال با توجه به این است که ما می‌خواهیم از این بحث تعریف حکم شرعی را بدست بیاوریم؟

استاد: اولاً احکام شرعیه که جمله خبریه نیستند و همه انشاء می‌باشند و هیچ حکم شرعی به وسیله جمله خبریه که در مقام خبر باشد نیست و البته ممکن است خبری در مقام انشاء باشد و اگر هم ظاهرش ظاهر حکایت است آن را به انشاء بر می‌گردانیم و ثانیاً شارع در بعضی جاها که در مقام بیان حکم شرعی نیست مثلاً در قرآن این همه قضایای خبریه آمده مثل داستان یوسف و زلیخا و یا حکایت از امم گذشته وجود دارد که در این موارد هم خداوند حکایت کرده است از نسبتی که مثلاً بین یوسف پیامبر و زلیخا پیش آمده، این نسبتی که بین اینها ایجاد شده در خارج که بوجود نیامده و فقط اتصاف در عالم خارج است، این نسبت در افق ذهن یا نفس یا تعبیری که در اینجا ما تسامحا و ناچاراً از آن استفاده می‌کنیم ایجاد

می‌شود چون در مورد خداوند این لفظ و کلام معنا ندارد و صدور لفظ به معنا نیست و آنچه که هست عین الفاظی است که به پیامبر وحی شده و پیامبر نقل کرده و به هر حال آن موقعی که این الفاظ نقل شده و لو به صورت وحی این مساله نسبت ایجاد شده است و در مورد خداوند قیاس و تشبیه‌اش از این جهت مشکل است، اخبار خدا از باب اینکه حوادث عین حضوراند پیش خدا کاملاً جنسش متفاوت است. علم ما به حوادث علم حصولی است اما علم خداوند به حوادث علم حضوری است و آنچه هست نسبت به ما معنا پیدا می‌کند یعنی آنجا که خداوند خبر می‌دهد اینطور نیست که یک حقیقتی وراء وجود خودش در عالم باشد که آن حقیقت را خارج از حیطه خودش بخواهد آن را نقل کند و مثل ما که شاهد یک حادثه هستیم و می‌خواهیم برای دیگران نقل کنیم نیست و وجودات این عالم همه نزد خداوند حاضراند چه آنچه که از اول خلقت بوجود آمده و چه آنچه که در آخر بوجود خواهد آمد. خداوند وقتی خبر می‌دهد آن اخبار به صورت اخبار از خویشتن است مثلاً وقتی شما می‌گویید من گرسنه هستم اینجا به علم حضوری گرسنگی حاضر است و اتحاد بین وجود شما و گرسنگی است و شما از آن حکایت می‌کنند و این نسبت را شما ایجاد کرده‌اید و یا ایجاد شده و دارید از آن حکایت می‌کنید بالاخره موطن این اتحاد گرسنگی و نسبت گرسنگی با وجود شما در افق نفس شماست و در مورد خداوند هم همین طور است و می‌گوییم در افق ذات خداوند این چنین نسبتی و اتحادی وجود دارد و خداوند از آن اخبار می‌دهد و این مساله در مورد خداوند واضح‌تر است چون همه چیز پیش خداوند حاضر است و چیزی جدای از وجود تبارک و تعالی نیست این حقایق و اتحادها و نسبتها در نزد خداوند حاضر است.

دفع اشکال دوم:

اما اشکال دومی که به مشهور وارده شده بود این بود که در مواردی مشاهده می‌شود با اینکه بیع، نکاح و امثال اینها تحقق پیدا می‌کنند و انشاء می‌شوند اما عقلاء ترتیب اثر نمی‌دهند مثلاً در مورد بیع غاصب، که غاصب بعت را می‌گوید و مشتری همچنین بعت را می‌گوید اما عقلاء بر این بیع ترتیب اثر نمی‌دهند و شارع این بیع را منشا اثر نمی‌داند یا در مورد بیع فضولی که کسی مال دیگری را با علم به عدم لحوق اجازه مالک می‌فروشد که در این مورد فضولی، بیع انجام می‌شود اما عقلاء اثری بر آن مترتب نمی‌کنند یا در جایی که کسی قدرت بر تسلیم مبیع ندارد و می‌گوید این عقاب در آسمان را فروختم و در اینجا بعت را گفته اما از آنجایی که قدرت بر تسلیم ندارد عقلاء بر این بیع اثری مترتب نمی‌کنند، اشکال به مشهور این بود که در این موارد ایجاد المعنا باللفظ شده است اما عقلاء ترتیب اثر نمی‌دهند.

به عبارت دیگر بعضی از اعتباریات از دایره انشاء خارج می‌شوند و بر اساس تعریف مشهور بیع غاصب، بیع فضولی و بیع غیر مقدور علی تسلیمه خارج از دایره تعریف قرار می‌گیرند. که ما برای تثبیت تعریف مختار باید از این اشکال پاسخ بدهیم.

ما در همان بحث تعریف مشهور یک جواب اجمالی از این اشکال دادیم و گفتیم که وقتی می‌گوییم انشاء عبارت است از «ایجاد چیزی به قول یا فعل در وعاء اعتبار» معنایش این نیست که قول یا فعل علت تامه اعتبار باشد و معنایش این نیست که لفظ علت تامه ترتیب اثر عندالعقلاء و شارع باشد بلکه مراد این است که اگر سایر شرایط فراهم بود قول و فعل این معنا و حقیقت را ایجاد می‌کند این جواب اجمالی بود که قبلاً عرض کردیم.

ان قلت:

اگر گفته شود که در بیع غاصب و امثال آن درست است که عقلاء اثر را مترتب نمی کنند ولی شما هم با این جواب مشکل را حل نکردید چون فرق است بین تحقق انشاء و ترتب اثر، غاصب وقتی می گوید بعث اینجا انشاء بیع کرده و انشاء بیع اما این منشا اثر نیست و عقلاء بر آن اثر مترتب نمی کند، مستشکل می گوید شما در جواب این مشکل را حل نکردید و فقط گفتید قول و فعل علت تامه ترتب اثر نیست و ما این را قبول داریم که قول و فعل علت تامه ترتب اثر نیستند ولی بالاخره با بعث غاصب با اینکه اثر مترتب نمی شود آیا انشاء بیع تحقق پیدا می کند یا نه؟ آیا با انشاء غاصب چیزی محقق می شود یا نمی شود؟ پس بالاخره این حل نشد آیا غاصب انشاء می کند یا نه و اگر انشاء می کند چه چیزی بوجود می آید؟ ما که می بینیم عقلاء اثری مترتب نمی کنند.

قلت:

جواب ما این است- که البته این قلت تفسیر و توضیح بیشتر آن جواب اجمالی هم هست- که مرحوم شیخ در مکاسب در خصوص غاصب این مشکل را اینگونه حل کرده اند و این راه حل فقط در مورد غاصب است و در مورد بقیه موارد باید یک راه حل دیگری باید ارائه شود.

مرحوم شیخ می فرماید غاصب اگر چه علم دارد که این مال ملک او نیست و می داند بر فروختن او اثر مترتب نمی شود ولی در مقام انشاء برای خود ادعای مالکیت می کند یعنی خود را مالک فرض می کند و خود را به جای مالک می نشاند و بنا می گذارد بر اینکه مالک است و بنا می گذارد بر اینکه حق تصرف دارد لذا همان کاری که مالک می کند غاصب هم می کند که مالک قصد ایجاد یک معنای اعتباری می کند که غاصب هم قصد ایجاد یک معنای اعتباری می کند پس در مقام انشاء غاصب از آنجایی که خود را مالک فرض می کند و ادعای مالکیت دارد و خودش را یک مصداق ادعایی مالک می داند خود را در مقام انشاء می بیند و انشاء می کند و از این رو انشاء تحقق پیدا می کند اما عقلاء بر این انشاء ترتیب اثر نمی دهند و ملکیتی ایجاد نمی شود.

اما در مورد بقیه موارد مثل بیع فضولی باید بگوییم که شخص فضول هیچ وقت خودش را مالک فرض نمی کند و ادعای مالکیت ندارد و با علم به اینکه این مال دیگری است این را برای او می فروشم، بیع از دیگری و برای دیگری است اما بیع غاصب لافسه است ولی در بیع فضولی بیع لغیره است- ما در مورد غاصب می گوییم که اگر مال را فروخت و مالک بعداً آنرا اجازه کرد می شود مثل بیع فضولی- پس در موارد غیر از بیع غاصب باید دنبال یک راه حل دیگر بود.

راه حلی که برای این موارد ذکر می کنند عبارت است از اینکه انشاء «استعمال لفظ در مقام ایجاد معنا در وعاء اعتبار است» و روی این قید استعمال لفظ در مقام ایجاد معنا دقت کنید یعنی شخص مُنشأ با انشاء در این مقام و به این صدد است که یک معنایی را ایجاد کند یعنی او در مقام ایجاد است نه اینکه قصد او این باشد که چیزی را ایجاد کند، در مقام ایجاد است، ایجاد المعنا بمنزله داعی، قصد و غرض او نیست بلکه در مقام ایجاد المعنا قرار می گیرد یعنی او انشاء می کند چیزی را که مقتضی ایجاد است، منظور از اینکه می گوییم در مقام ایجاد المعنا است این یعنی او موجد چیزی است که مقتضی ایجاد است، به عبارت دیگر او یک چیزی را بوجود می آورد که اقتضای ایجاد در او هست به این معنا که اگر سایر امور و شرایط به این ضمیمه بشوند آن امر اعتباری تحقق و فعلیت پیدا می کند.

یعنی انشاء می‌کند چیزی که مقتضی ایجاد است به شرط انضمام سایر امور و شرایط، حال اگر آن امور ضمیمه شدند طبیعتاً این تحقق پیدا می‌کند و عندالعقلاء اثر هم مترتب می‌شود اما اگر آن امور ضمیمه نشدند طبیعتاً این امر یعنی مقتضا (چیزی که در او مقتضی ایجاد هست) مراعی و پا در هوا می‌ماند، اگر شرایط دیگر ضمیمه شدند تکلیفش مشخص می‌شود و اگر ضمیمه نشدند مسئله ترتب اثر عندالعقلاء دیگر از بین می‌رود.

خلاصه:

خلاصه مطلب این شد که انشاء علت تامه ترتب اثر و ایجاد نیست تا این اشکال بشود و انشاء جزء العله برای ایجاد است ما می‌گوییم انشاء ایجاد المعنا باللفظ اما در واقع یعنی «ایجاد المقتضی للمعنا» لذا اگر گاهی تعبیر دیگری می‌شود که بگوییم انشاء عبارت است از «ایجاد المقتضی باللفظ فی وعاء الاعتبار» ایجاد مقتضی یک وجود اعتباری به لفظ در عالم اعتبار، این هم صحیح نیست.

لذا بر این اساس بیع فضولی و دیگر موارد حل می‌شود چون آنها در واقع انشاء می‌کنند چیزی را که مقتضی ایجاد است به شرط اینکه دیگر شرایط به آن ضمیمه شود مثلاً رضایت مالک، که اگر رضایت مالک ضمیمه شد طبیعتاً عندالعقلاء اثر مترتب می‌شود و عمده مسئله این است که اینها در مقام ایجاداند یا به عبارت دیگر مقتضی را ایجاد می‌کنند و با این بیان که عرض شد تعریف را توضیح و تفسیر کردیم. لذا این دو اشکالی که به تعریف مشهور وارد بود بر طرف می‌شود این و قول مختار تثبیت می‌شود.

بحث جلسه آینده: بیان تنبیهات در مساله حقیقت انشاء